

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلي الله علي سيدنا محمد وآله الطاهرين

اشکال سوم:

اشکال سومی که بر این مقدمه رابعه وارد می شود و این اشکال در کلمات امام (رض) و برخی دیگر از بزرگان وجود دارد این است در این مقدمه رابعه آنجایی که مرحوم نائینی فرق میان قسم سوم و آن قسم اول و دوم را بیان فرمودند بعد از بیان فرق بیان کردند که دو امر بر این فرق ما مترتب می شود این اشکال نسبت به يك مطلبی است که در آن امر اول ایشان عنوان فرمودند. در امر اول آمدند مساله عصیان را به مساله امتثال مقایسه کردند. فرمودند همانطوری که نسبت بین خطاب و امتثال نسبت علت به معلول است همچنین نسبت بین خطاب و عصیان هم همینطور است.

عصیان را قیاس فرمودند به امتثال و فرمودند خطاب به منزله علت هست برای امتثال مکلف و امتثال معلول است لذا خطاب تقدم رتبی دارد بر امتثال همین را نسبت به عصیان را هم قائل شدند فرمودند: چون عصیان در همان مرتبه امتثال است اگر خطاب تقدم رتبی دارد بر امتثال همین خطاب باید تقدم رتبی داشته باشد بر عصیان. اشکال این است که این قیاس، قیاس عصیان به امتثال يك قیاس صحیحی نیست چرا؟ برای اینکه اگر ما بپذیریم که خطاب علت برای امتثال است اما روشن است که این مساله علیت و معلولیت نسبت به عصیان دیگر مطرح نمی شود ما نمی توانیم بگوییم خطاب شارع به منزله چون علت و معلول تکوینی را که هیچ کس ادعا ندارد به منزله علت است برای عصیان مکلف اگر بپذیریم که به منزله علت برای امتثال اما این دیگر مسلم قابل پذیرش نیست که خطاب علت باشد یا جزء العله باشد برای عصیان مکلف که عصیان عبارت از ترك مامور به است.

اساسا چیزی که مقتضی ایجاد مامور به در عالم خارج است چطور می تواند علیت یا جزء العله باشد برای ترك مامور به در عالم خارج؟ لذا ما نمی توانیم اینجا مساله علت و معلول را بپذیریم و این قیاس، قیاس باطل است علاوه بر اینکه این علاوه اش را دیگر ما داریم عرض می کنیم ما در خود خطاب و امتثال هم مرحوم نائینی و دیگران تقدم رتبی را پذیرفتند فرمودند: این دو تا یعنی خطاب و امتثال از نظر زمانی بینشان تقارن زمانی است آن زمانی که خطاب فعلیت دارد همان زمان، زمان امتثال است اما فرمودند خطاب تقدم رتبی دارد و ما قبلا عرض کردیم که حتی در این جهتش هم مناقشه وجود دارد که ما وجهی برای تقدم رتبی خطاب بر امتثال هم نمی بینیم علیت یا به منزله علت یا جزء العله اینجا در اینجا فایده ای ندارد و مطرح نیست این اشکال دیگری که در اینجا مطرح شده حالا اگر شما سوال بفرمایید که خوب چه نسبتی بین خطاب و عصیان وجود دارد بالاخره این دو تا ارتباطی هم دارند به این معنا که اگر امر مولا نبود ما اسم این ترك مامور به و ترك عمل را اسمش را عصیان نمی گذاشتیم پس این عصیان با این امر مولا بالاخره يك ارتباطی دارد این امر مولا را می گویند به منزله علت برای عصیان نیست خوب قبول می کنیم آن را اما چه نسبتی بین این دو تا وجود دارد؟ اینجا برخی تعبیر کردند این نسبتشان از قبیل نسبت عارض و معروض است ما در اینجا تعبیر می کنیم به عصیان الامر می گوئیم مکلف امر را عصیان کرد این امر عنوان معروض را پیدا می کند و عصیان عارض برای او می شود؟

عصیان الامر نسبتشان نسبت عارض به معروض است اما مساله علیت یا جزءالعله یا شرط اینها همه اش منتفی است در اینجا. حالا خیلی هم لزومی ندارد که ما بیایم برای این نسبت يك عنوانی را درست بکنیم بگوییم بالاخره يك خطابی داریم يك امتثال داریم، امتثال اگر نباشد عصیان است چه نسبتی بین این دو تا هست حالا اگر يك کسی آمد گفت اینجا نسبت نسبت علت به معلول نیست آمد اینجا نسبت را نسبت عارض و معروض هم قرار نداد که بیایم در اینجا هر دو را انکار کنیم بگوییم نه مساله علت و معلول است نه از قبیل عارض و معارض است که بگوییم امر عنوان معروض را دارد عصیان عارض می شود او را خوب این هم بگوییم نیست حالا ما فقط اجمالا آنی که برای ما روشن است این است که اگر امر و دستور مولا نبود عصیان تحقق پیدا نمی کند حالا بگوییم این عنوان معد برای او را دارد این احتمال وجود دارد بگوییم این معد برای تحقق عصیان است؛ نه معد جزء العله نیست، عنوان شرط را ندارد، عنوان مقتضی را ندارد حالا از قبیل معد است که معد عنوان جزء العله را برایش اطلاق نمی کنند علت ناقصه هم نیست. علت ناقصه در همین سه تاست یا شرط است یا مقتضی است یا عدم المانع. حالا عرض می کنم حالا عنوان معد هم تعبیر نکنیم ما بالاخره این دو تا يك نسبتی بینشان هست حالا ما ممکن است نتوانیم بفهمیم که بین این خطاب و بین این عصیان چه نسبتی است.

حالا ما ممکن است بیایم این راهم اضافه کنیم بگوییم یکی از راههای تقدم و تاخر رتبی و یکی از وجوهش مساله عارض و معروض است. معروض رتبتا مقدم بر عارض است و عارض رتبتا موخر از معروض است خوب ممکن است این حرف هم زده بشود و عیبی هم ندارد این هم در اینجا تقدم رتبی معروض بر عارض يك امري است که قیاساتها معهاست، روشن است. بنابراین این نتیجه را می خواهم بگیرم اینجا در برخی از کلمات آمدند گفتند اینجا تقدم و تاخر علي نیست لذا نمی توانیم بگوییم خطاب تقدم رتبی دارد بر عصیان چون علتش نیست خوب آمدند تعبیر کردند گفته اند تقدم و تاخر علي نیست اما این نسبت بین دو تا چه نسبتی است؟ می گویند نسبت معروض و عارض است.

خوب ما عرضمان این است که اینجا هم ممکن است از باب تقدم و تاخر رتبی باشد یعنی بگوییم یکی از وجوه تقدم و تاخر رتبی مساله معروض و عارض است. دیوار معروض لون است، لون عارض بر او می شود، می توانیم بگوییم دیوار ولو جنبه علیت برای لون را ندارد اما تقدم رتبی دارد برای لون چون محل برای لون است و ظرف برای لون است حالا باز تعبیر به ظرف هم يك مقدار در آن مسامحه است خود معروض و عارض هم ما می توانیم بگوییم تقدم و تاخر رتبی دارد.

آیا اینجا واقعا همینطور است یعنی بگوییم امر می شود معروض عصیان می شود عارض او این هم يك حرفی است که دلیلی بر آن نیست بگوییم عصیان عنوان عرض را دارد امر چه وجهی دارد ما به صرف تعبیر که نمی توانیم يك حقیقتی را تغییر بدهیم عقل در اینجا داریم مکلف هم در عالم خارج گوش به حرف مولا نکرده عصیان کرده آیا این عصیان چون می گوییم عصی الامر عصیان کرد امر مولا را این عنوان عرض را دارد برای امر و عصیان می شود عارض و امر می شود معروض یا اینکه نه اصلا اینجا بحث عرض و معروض هم وجود ندارد مخصوصا اگر بیایم روی این مبناي امام(رض) که می فرماید عصیان يك امر عدمی است و اگر امر عدمی شد همانطوری که در اعدام تاخر و تقدم یا تقارن معنا ندارد در اعدام عروض هم معنا ندارد ما بگوییم عدم امر عارض بر زید شده خوب مگر نمی گویند زید عدم الامر اما نمی توانیم بگوییم عدم امر عارض بر زید شده، عنوان عرض و معروض هم این هم قابل قبول و قابل اثبات نیست.

حالا این اولاً ثانیاً حالا می خواهیم به اینجا برسیم می گوییم بین خطاب و عصیان علت و معلول که نیست. وجدانا نیست اصلا درست اگر دقت بکنید تناقض خطاب مقتضی ایجاد مامور به در عالم خارج است حالا که مکلف آمده مامور را ترك کرده ما بگوییم آن علت تركش شد این مثل این است که بگوییم وجود علت للعدم این مثل این می ماند. پس علت و معلول که قطعا نیست در اینجا معروض و عارض را هم آن را هم ما عرض کردیم وجود ندارد بخواهیم بگوییم امر عنوان معروض را دارد و عصیان عارض برای او شده که این عارض برای امر مولا شده باشد این چنین نیست که ما بگوییم الان مولا يك خطابی دارد این خطاب معروض واقع شد برای يك عرضی بنام عصیان معنا ندارد خصوصا با توجه به این نکته امام که عصیان يك امر عدمی است در اعدام تقدم و تاخر و عروض و اینها اصلا هیچی از احکام وجود، تقدم، تاخر، تقارن، عروض اینها همه مربوط به

احکام وجود است اینها معنا ندارد.

وقتي عارض عروض پیدا می کند بر معروض هر دوشان وجود دارند، ما چطور بگوییم از يك طرف عصیان مسقط است و از طرف عارض آن هم می شود. همان مشكله ای که قبلا هم بحثش را کردیم می گوییم وقتی عصیان آمد دیگر امر ساقط است، حالا لااقل اگر گفتیم در آن لحظه اول هم وجود دارد گفتیم در زمان بعد دیگر قابلیت امتثال را ندارد. بقا دیگر امری نیست اما در عرض و معروض تا مادامی که این عرض هست معروض باید باشد.

تا مادامی که این لون هست دیوار هم باید باشد، معروض باقی هست آن زمانی که این عرض هم هست معروض هست، نمی شود بگوییم عرض هست معروض نیست.

الان در باب عصیان و لو اینکه آن مشكل، آن تناقض را قبلا حل کردیم، اما به اینجا می رسیم که عصیان الان هست در حالیکه امری وجود ندارد. لذا نسبت را نسبت عارض و معروض ما نمی توانیم در اینجا بگیریم. حالا چي بگوییم بالاخره؟

می گوییم مولا يك امری کرده عُرُفا هم همین است که در ذهن می آید. عصیان اگر این امر مولا نبود ما نمی گفتیم اینجا مكلف عاصی است و عصیان کرده؛ عصیان در اینجا معنا دار بودن او بعد از این است که مولا يك امری کرده. می گوییم این امر علت نیست مسلم است. می گوییم این امر عنوان معروض را ندارد.

بله، يك توقف اعتباری و عقلایی در اینجا وجود دارد، نه علت است نه مساله عروض و معروض است. عقلاء چه زمانی اعتبار می کنند عصیان را؟ زمانی که يك امری از طرف مولا بیاید. خود این امر نه علت است نه به منزله علت است. نه معروض است هیچی نیست. مثل اینکه در باب عقود خود مرحوم نائینی هم تصریح کرده در آنجا می فرماید این صیغه عقد بیع، بعث و اشتريت، این علت نیست برای ملکیت و لذا گاهی اوقات غاصب می آید می خواند، مکره می آید می خواند می بینیم ملکیت هم نمی آیند.

صبي می آید می خواند، ملکیت نمی آید، بلکه عقلاء اعتبار می کنند ملکیت را بعد از آمدن این صیغه خوب در اینجا هم همینطور بگوییم، بگوییم عقلاء اعتبار می کنند امتثال را بعد از آنی که امری از طرف مولا باشد الان من دارم يك عملی انجام می دهم، اگر امر مولا باشد و من به عنوان اطاعت امر مولا انجام بدهم می شود امتثال نکنم می شود عصیان. اگر امر مولا باشد من موافقت ظاهری بکنم اما نه به عنوان اطاعت دستور مولا نماز می خوانم به عنوان اینکه يك ورزشی است برای انسان، عقلاء اعتبار امتثال نمی کنند.

این بیانی که عرض می کنیم این يك تقریبا تحقیق خوبی می شود هم نسبت به باب امتثال هم نسبت به باب عصیان که اصلا ما این حرفها را بیاوریم بگذاریم کنار که در کلمات مرحوم نائینی خصوصا در بحث ترتب و در بحث واجب مشروط خیلی مفصل مبنای خیلی از مطالب مرحوم نائینی و تلامذه ایشان است. خطاب علت امتثال نیست خطاب معروض امتثال نیست بلکه عقلاء که حاکم در باب امتثال و عصیان هستند می گویند ما آن زمانی این اعتبار را می کنیم که خطاب باشد.

بحث علمیت بحث معروضیت اینها هیچکدام در کار نیست این نهایت چیزی است که بحث توقف نیست اصلا حالا این توقفي هم که در ذهن شریف شماسست شاید به همین برگردد عقلاء می گویند اگر خطاب نباشد ما اعتبار نمی کنیم امتثال را، اگر خطاب نباشد ما نمی گوییم این ترك مامور به عنوان معصیت و عصیان را دارد. بله ما هم قبول داریم این را اما دیگر معنایش توقف وجودی توقف عارض و معروضی این حرفها در کار نیست.

علي اي حال آنی که انکار می کنیم علت و معلول به منزله علت آخر، می خواهیم بگوییم هیچ توقفي در کار نیست. عارض و

معروض كه يك مرحله ضعيف تر از توقف علي و معلولي است اينها گفتيم در كار نيست عقلاء ميگويند اگر عمل را به قصد اطاعت خدا به مولا انجام داديم و عنوان امتثال را اعتبار مي كنيم حالا خودشان فرمودند انتزاع؛ حالا ميگوييم اعتبار دقيق تر است.

بر اين مقدمه رابع البته چند تا اشكال ديگر هم دارد كه حالا ما اشكالات مهمش را كه همين سه تا اشكال بود بيان كرديم.